# تفاوت موطن علم حروف با علم اشتقاق و مانعة الجمع نبودن آن‌ها

شاگرد ۲: در این روش سراغ آثار حروف می‌روند؟؛ سراغ ناریه ای نوریه‌بودن آن می‌روند؟ سراغ آن اعدادی که در این حروف هست و آثاری که دارند، می‌روند؟ به نظر می‌رسد اگر بخواهیم از معنای اعتباری و استعمالی بالا برویم و یک معنای کلی را بگوییم، باید به آن فضا برویم و الا این یک امر ظاهری ذوقی می‌شود. خُب، چرا باید کسی در حروف کار کند، در آن جهت کار کند که حقایقی هم در آن هست.

استاد: این چیزی که شما می‌فرمایید در فضای خودش یک مطلب درستی است. اما دو حوزه جدا هستند و مانعة الجمع نیستند. ولو می‌توانند در همگرایی به هم کمک کنند. این‌که حروف حقایقی دارند؛ مرحوم میرداماد دو کتاب دارند که نام آن‌ها اقتباس از دو واژه‌ی قرآن کریم است. خُب، کتاب قبسات ایشان معروف‌تر است. «إِنِّي ءَانَسۡتُ نَارٗا لَّعَلِّيٓ ءَاتِيكُم مِّنۡهَا بِقَبَسٍ»[1]. کتاب دیگری دارند به نام جذوات. در این کتاب فصل ممتعی در مورد طبایع حروف دارند. یعنی هر حرفی یک طبعی دارد. از این‌ها صحبت می‌کنند. البته قبلاً در مباحثه‌ی سال دوم، در جلساتی راجع به این‌ها صحبت شد. ذیل سوره‌ی مبارکه «ق» بحث شد. آن فضا، منافاتی با این ندارد. چرا؟؛ چون هر حرفی، در مواطن و ظروف و عوالم مختلف جلوه‌ی خاص خودش را دارد و لذا مانعة الجمع نیست که همین حرف «باء» در یک موطنی یک آثاری دارد و وقتی حالت لفظ پیدا می‌کند و ما می‌گوییم «ب»، در این‌جا هم آثاری دارد. یعنی در موطن تلفظ. چه منافاتی دارد که در آن موطن آن‌ها را دارد و این‌جا هم این‌ها را دارد؟! اگر بتوانید بگویید لفظ او طبعاً با یک معنا مرتبط است و نشان بدهید، دیگر نمی‌توان گفت ذوقیات است. ریاضیات که ذوقیات نیست. وقتی شما برای حروف، از کل مستعملات آن در زبان عرب، معنایی قرار بدهید ...؛ آقای حسن جبل آن معنا را قرار داده است اما تام نیست. هر چه پیشرفت کند، بیشتر می‌توانید به این معنای بسیط برسید. خُب، این معنای بسیط چیست؟؛ این معنای بسیط در همه‌ی جاهایی که «ب» آمده جاری و ساری است و دارد نقش ایفاء می‌کند و با یک معنا، رابطه‌ی طبعی دارد. خُب، این کجا مانعة الجمع است که بگویید «ب» ناری است یا بگویید طبعش سرد است یا گرم است؟! می‌خواهم عرض کنم مانعةالجمع نیست. علم حروف هم که جزو علوم غریبه است، منافاتی ندارد با کسی که اگر راه آقای حسن جبل را رفت و در دقائق فنوتیکی و رابطه‌ی طبعی لفظ و معنا تحقیق کرد، بگوییم حالا علوم غریبه بلد است. خیر. مثل اعداد؛ وقتی ذیل یک حرف تلطیف می‌کنید و می‌گویید مثلاً «ی» یعنی ده، «ک» یعنی بیست، ربطی به رابطه‌ی معنا و لفظ ندارد. تمام علم جفر و علوم اوصیاء و انبیاء بر عدد گذاشته شده است. ظاهراً در کافی شریف هست؛ از امام کاظم علیه‌السلام نص دال بر امامت امام رضا علیه‌السلام است؛ فرمودند:

> **«عن أبي الحسن عليه السلام أنه قال: إنّ ابني عليا أكبر ولدي و أبرهم عندي و أحبّهم إلي و هو ينظر معي في الجفر و لم ينظر فيه إلا نبي أو وصي نبي»[2].**

علم کامل جفر برای معصوم علیه السلام است. این روایت می‌گوید اختصاصی آن‌ها است. لذا مرحوم کلینی این را دالّ بر امامت گرفته‌اند. نص بر امامت است.

خُب، طبع یک حرف چه ربطی به عدد دارد؟!

شاگرد: برگشت تمام حروف به اعداد است.

استاد: به چه رابطه طبعی؟! یعنی چطور است که «ک» به بیست بر می‌گردد؟! چرا به بیست و دو بر نمی‌گردد؟! منظور من این است. چطور است که «ب» به دو بر می‌گردد؟! چون ابجد است؟! خُب، حال «ج» شد سه، و حال اینکه در ابتث، «ت» سوم می‌شود. هر کدام از این‌ها چند ردیف دارند. منظور من این است. اما اگر شما بگویید در علم اللّه تعالی بین «ک» - با همه‌ی عوالم و ظروفی که خداوند برای آن قرار داده است - و بیست، ارتباط هست یا نیست؟ قطعاً هست. ولی رابطه‌ی طبعی به این معنایی که ما الآن می‌گوییم را سر در نمی‌آوریم. به این معنا نیست. رابطه‌ی بین عدد و حرف است. نه رابطه‌ی میان عدد و معنا. این دو موطن با هم مانعة الجمع نیستند. یک حرف با یک معنا، رابطه‌ی طبعی دارد و یک حرف با یک عدد رابطه‌ی طبعی دارد.

---

[1]. سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۰.

[2]. شیخ کلینی، الكافي (چاپ الإسلامية)، ج ۱، ص ۳۱۱.

---

بازبینی #3
ایجاد شده 24 ژانویه 2024 15:41:04 توسط ... .
به روزرسانی شده 6 فوریه 2024 16:27:26 توسط ... .